



بسم الله الرحمن الرحيم

مقدمه

در بحث وظایف تربیتی حکومت تا اینجا از حیث نهادها به دو نهاد پرداختیم که یکی نهاد خانواده و وظائف تربیتی آن از نگاه فقهی است و یکی نهاد حکومت و ولایت و حاکمیت است. نهاد دیگری نیز وجود دارد و آن نهاد عالمان دین است که چون مکرر در بحث‌های قبل به این مسئله پرداختیم و قواعد و ضوابطش را بیان کردیم، از آن جهت به این بحث نمی‌پردازیم.

مستحضرید که ما بحث کتاب تعلیم و تربیت را به دو بخش تعلیم و تعلّم قرار دادیم که چندین سال در آن کار کردیم. بعد به تربیت به معنای خاص رسیدیم که در سه چهار سال اخیر به آن پرداختیم. وقتی وارد تربیت شدیم یک نگاه و رویکرد نهادی داشتیم که در اینجا حداقل سه نهاد وجود دارد که ما دو مورد را بحث کردیم و یکی را احاله کردیم به آنچه در تضاعیف مباحث آوردیم.

۱- ساحت تربیت اجتماعی

رویکرد و زاویه دید دوم در بخش دوم یعنی بخش تربیت، ساحت‌های تربیت است. از بین این ساحت‌ها فعلاً به تربیت اجتماعی می‌پردازیم.

علت اینکه به این موضوع می‌پردازیم این است که در ضمن ساحت‌های قبلی مقداری به تربیت اخلاقی، جسمی، اعتقادی و ... پرداختیم ولی به تربیت اجتماعی پرداخته نشده است. گرچه، آن ساحت‌هایی هم که در این نهادها به آن پرداختیم از نگاه کلی دوباره بحث خواهیم کرد ولی چون در بحث‌های گذشته در این زمینه کمتر کار شده است و قضا و قدر الهی را هم نمی‌دانیم و شاید نتوانیم فقه تربیت را ادامه بدهیم در یک زاویه‌ای که بحث‌های قبلی خیلی کار نشده وارد بشویم و یک مقدار پخته‌تر بشود تا مبانی و بحث‌ها واضح‌تر بشود، وارد این بحث می‌شویم.

الف. مقصود از تربیت اجتماعی

مقدمه اول در تربیت اجتماعی این است که مقصود از تربیت همان‌طور که خیلی واضح است، تربیت به معنای عام نیست. در بخش دوم مباحث تعلیم و تربیت، تربیت به معنای فعالیت‌های غیر آموزشی است. ولی در حوزه تربیت اجتماعی ولو اینکه تنظیم بحث ما از لحاظ چارچوب کلی بحث، تربیت به معنای خاص در مقابل تعلیم است اما در عین حال در حوزه تربیت اجتماعی به دلیل اینکه در حوزه آموزش‌های اجتماعی نیز شاید ضعف‌ها و خلأهایی در



بحث‌های آموزشی وجود داشته است، ممکن است کم‌وبیش به این حوزه نیز پردازیم؛ اما این از باب این است که در حوزه آموزش شاید توجه کافی به این بخش نداشتیم، در اینجا مقداری نیز به آن می‌پردازیم والا در تنظیم منطقی در اینجا تربیت به معنای خاص مقابل تعلیم است ولی استطراداً ممکن است به بحث‌های آموزشی نیز در حوزه مسائل اجتماعی پردازیم.

ب. معنای تربیت اجتماعی

مقدمه دوم این است که آنچه ما اینجا متعرضش خواهیم شد تربیت اجتماعی، تربیت به معنای مقابل اخلاق است نه به معنایی که بحث‌های اخلاقی را هم شامل بشود. توضیح این مسئله این است که ما در هر یک از ساحت‌ها و حیطه‌هایی که در حوزه تربیت است، یا در حوزه دین به آن توجهی شده است وارد شویم، یک بحث اخلاقی و یک بحث تربیتی وجود دارد.

۲- تفاوت اخلاق و تربیت

تفاوت بحث اخلاقی و تربیتی این است که در بحث اخلاقی نگاه ما به خودسازی است، به مسائل مربوط به شخص در ارتباط با خودش است. نگاه، اولاً و بالذات معطوف به خودسازی است که شخص خویشتن را با معیارهایی که در دین است منطبق کند و اوصاف و رفتارش را با مدل و معیارهای دینی منطبق کند. این کاری است که در اخلاق انجام می‌شود.

پس وقتی می‌گوییم اخلاق از جمله اخلاق اجتماعی، مقصود این است که شخص خودش را متخلق به معیارهای گفته‌شده کند و آن را در زندگی خودش پیاده کند.

اما در تربیت اجتماعی یا تربیت در هر ساحت دیگری، اولاً و بالذات در این اصطلاح نگاه به این است که دیگران را به آن شاخص‌ها و معیارهای اجتماعی اسلام برسانیم و آن بعد را بر اساس معیارهای اجتماعی اسلام شکوفا کنیم. در اخلاق شکوفاسازی خویشتن مطابق با آن ضوابط و معیارها است. در تربیت شکوفاسازی دیگران بر اساس آن ملاک‌ها و معیارها است.

۳- اخلاق و تربیت در اصطلاح

از این جهت اخلاق و تربیت در اصطلاح اول، قسیم هم هستند. اخلاق به خود توجه دارد و تربیت به غیر توجه دارد. منتها هر دوی این‌ها یک اصطلاح عامی نیز دارند. گاهی تربیت اخلاقی یا تربیت اجتماعی اعم است از اینکه خودمان به



آن توجه داشته باشیم یا به دیگران. همان‌طور که گاهی ممکن است اخلاق را نیز به معنای عامی به کار ببریم که در ذیلش به بخش دگرسازی نیز توجه کنیم؛ اما اگر بخواهیم منطقی و منظم باشد علی‌القاعده در بخش‌های روشی، حوزه اخلاق، حوزه خویشتن است و حوزه تربیت، حوزه دیگران است. در تربیت اخلاقی، اجتماعی، سیاسی، معنوی، دینی، تربیت ناظر به دیگران است، اما اخلاق ناظر به خویشتن است، یعنی همان خودسازی و تزکیه است. البته وقتی مربی کاری می‌کند که دیگری را تغییر دهد این منافات ندارد که خود او نیز به لحاظ روشی، کار اخلاقی می‌کند؛ یعنی تلاش می‌کند که خود را تغییر دهد. از حیث اینکه خودش تلاش می‌کند، یک کار اخلاقی انجام می‌دهد. از حیث اینکه بر دیگری تأثیر می‌گذارد، کار تربیتی انجام می‌دهد و زمانی که کار اخلاقی انجام می‌دهد تحت تأثیر تربیت دیگری قرار می‌گیرد. گاهی هم تحت تأثیر بیرون نیست و خودش کار اخلاقی می‌کند. در حوزه روشی اخلاق و تربیت، دو حوزه‌اند با دو زاویه دید و دو مدل بحث و فعالیت. البته هر دو اصطلاح به معنای عام نیز به کار می‌رود. گاهی در تربیت اجتماعی اسلام هم به خود توجه دارد و هم به دیگران و تربیت به معنای عام می‌شود، تربیت به معنای اعم از اخلاق و تربیت به معنای خاص. کما اینکه گاهی نیز اخلاق گفته می‌شود، گاهی اخلاق اجتماعی اسلام را می‌گویند ولی ضمن آن مقداری هم توجه دارد به کاری که مربی انجام می‌دهد تا این اخلاق اجتماعی را در جامعه یا در خانواده رواج دهد. از این نگاه تربیت به معنای خاص یعنی دگرسازی؛ و تربیت به معنای عام داریم که خودسازی را نیز شامل می‌شود. اخلاق نیز همین‌طور است، در معنای خاص مقابل تربیت به معنای خاص است و گاهی هم *إِذَا جَمَعَا فِئْرَقَا*، *إِذَا فِئْرَقَا* جمعاً است یعنی اگر اخلاق و تربیت را باهم بگوییم همدیگر را شامل می‌شوند ولی اگر جدا بیاوریم شاید هر دو بخش را به نحوی شامل شود. ولی مهم است که بدانیم پرداختن به خویشتن از ناحیه شخص ضوابط و قواعد و معیارها و ملاک‌ها و دستورات و روش‌هایی دارد، پرداختن به دیگری برای تربیت و تغییر شخصیت و شکوفاسازی نیز اصول و روش‌ها و شیوه‌هایی دارد.

جمع‌بندی

بنابراین از این نگاه این‌ها دو علم با دو زاویه دید و با دو موضوع متفاوت هستند. پس هم در اخلاق و هم در تربیت دو اصطلاح عام و خاص داریم، تربیت به معنای خاص یعنی دگرسازی و در معنای عام هر دو را شامل می‌شود. اخلاق در اصطلاح خاص خودسازی و پرداختن به خویشتن است، احیاناً معنای عامی نیز پیدا می‌کند که نسبت به دیگران را هم شامل می‌شود. ولی در تربیت هر دو کاربرد رواج دارد.



گاهی ممکن است *يَتَعَلَّمُ مِنْ عِنْدِ نَفْسِهِ بِلا مُعَلِّمٍ* که همان *العَالِمَةُ بِلا مُعَلِّمٍ*^۱ است که امام سجاد (علیه السلام) راجع به حضرت زینب (سلام الله علیها) فرمود؛ گاهی هم این *تَعَلَّمَ* همراه با *تعلیم* است. گاهی کسی می گوید من خودم می خواهم اخلاقم را تغییر دهم. گاهی هم می گوئیم من می خواهم اخلاق او را تغییر دهم که این تربیت اخلاقی است.

۴- اشتراک اخلاق و تربیت

نکته مهم این است که اخلاق و تربیت در حوزه اصول و روش ها و ... یک مبانی و مفاهیم و مضامینی در دین یا علم داریم که آن ها جزو مبانی و مبادی مشترک اخلاق و تربیت می شوند. وقتی تربیت اجتماعی اسلامی می گوئیم در اخلاق اجتماعی بحث، خود من هستم. در تربیت، دیگران؛ اما باید توجه داشته باشیم که قواعد و مبانی کلی و مشترک داریم که هم اخلاق به آن می پردازد و هم تربیت از آن استفاده می کند. اینکه نگاه اسلام به اجتماع چیست؟ چه مقدار روی آن تأکید دارد؟ چه ارزش های اجتماعی را مهم می داند؟ چه قواعد و اصولی را بر جامعه حاکم می داند؟ این ها چیزهای مشترک بین اخلاق و تربیت است و تناسبش مقداری با علم اخلاق بیشتر است اما به هر حال یک مباحث معارفی کلان داریم که می گوید نگاه اسلام در روابط اجتماعی این طور است. مثلاً روابط اجتماعی را به خاص و عام تقسیم می کند. خاص را مهم می داند، تنظیم روابط اجتماعی را بر اساس محبت و ولایت قرار می دهد و ... این ها چیزهای عمومی و عامی است که اول به عنوان مبانی کلان باید معلوم شود و بعد بگوئیم شما که می خواهی خودسازی کنی، به این شکل این ها را در خودت پیاده کن. دیگری را می خواهی با این اصول و مبانی مجهز کنی و این ها را در او پیاده کنی، به این شکل کار کن.

اما اخلاق و تربیت در حوزه اصول و روش ها و ... همه نگاهشان به یک مبانی کلی و مشترک است. مبانی و دیدگاه های کلی و مشترکی داریم که جایگاه برتر و بنیادی دارند و در پرتو آن ها می گوئیم خودسازی شما باید ناظر به این باشد و با این شیوه ها و روش ها باشد. دگرسازی شما هم باید با همین معارف و قواعد باشد ولی با این اصول و روش ها.

این همان اصول و قواعد عام و مشترکی است که در حوزه اخلاق و تربیت اثر دارد و بسیاری از آن ها هم مشترک است؛ یعنی وقتی می گوئید روابط اجتماعی در اسلام، به دو حوزه مسلمان و غیرمسلمان تقسیم می شود که هر یک زیرشاخه هایی دارند این ها چیزهای عمومی است. علم اخلاق در حوزه روشی می گوید که برای خودسازی آن ها را در

^۱ بحارالانوار جلد ۴۵ صفحه ۱۶۴



نظر بگیر. در تربیت باز می‌گویند همین‌ها را در نظر بگیر و با این شیوه‌ها و روش‌ها در دیگران این‌ها را پیاده‌سازی کن. اینجاست که اگر تربیت را به معنای همه ساحت‌های آن در نظر بگیریم، هم اخلاق تا حد زیادی این‌طور است و هم تربیت، هر دو مبتنی هستند بر یک مبانی مشترک بین اخلاق و تربیت. این همان معارف اسلام است. بخش مهمی از معارف اسلام در حوزه‌های جامعه، سیاست، اقتصاد و ... می‌گویند نگاه اسلام به اقتصاد و سیاست و اجتماع ... این‌طور است. ما باید این نگاه را به‌عنوان بنیاد بگیریم و بعد بگوییم این شیوه‌ها حوزه خودسازی را تأمین می‌کند؛ و در حوزه تغییر دیگران مطابق با این الگو می‌گویند این اصول و مناهج و روش‌ها برای این است که این الگو را در دیگران پیاده کنیم.

۵- اقسام علم اخلاق

علم اخلاقی که ما داریم دو قسم است:

۱- یک بخش آن اصول و معارف کلی است که هم در روش‌های خودسازی باید به آن توجه شود، هم در اصول و روش‌های دگرسازی و تربیت غیر که این‌ها در علم اخلاق آمده؛

۲- بخش دیگری از این مبانی و قواعد کلی است که در علم اخلاقی که امروز دست ما است نیامده است مثل معارف قرآنی که آقای مصباح دارند یا انواع بحث‌های معارفی که بزرگان یا آقای مطهری از قدیم داشتند.

خیلی از این‌ها از مبانی مشترک است یعنی اگر کسی بخواهد خودش را مطابق الگوی اسلامی بسازد باید این معارف را ببیند و خود را با این الگو منطبق کند و اگر بخواهد فعالیت دگرسازی کند و غیر را تربیت کند باز باید این الگو را بگیرد. درواقع الگوها و مبانی کلانی که ویژگی‌های انسان کامل را تصویر می‌کند، این چیزی است که در سطح بالا است و در سطح بعد می‌گوییم که اگر بخواهم خود را با آن الگوها بسازم باید این‌طور عمل کنم. اگر بخواهم دیگران را تغییر دهم باید این‌طور عمل کنم. این منطق قصه است. بعد از اینکه اعتقادات گفته می‌شود، ما باید بگوییم که الگوی اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و اخلاقی اسلام این‌ها است و بعد بگوییم در حوزه روش‌ها، روش‌های خودسازی و روش‌های دگرسازی داریم.

علم اخلاقی که ما الان داریم مقداری شامل الگوهای کلان نیز است ولی جامع نیست و عمدتاً ناظر به حوزه خودسازی است. گاهی هم وارد حوزه روش‌های دگرسازی می‌شود مثل جامع السعادات و ... ولی منطق قصه این است که ما در اینجا سه مبحث مهم داریم؛ یکی مبحث بنیادی و ریشه‌ای داریم که می‌گوییم این‌ها مطلوب‌ها است؛ یعنی این نگاه و نگرش اسلام و مطلوب اسلام در حوزه فرد و جامعه و انسان است. از لحاظ اجتماعی و اخلاقی و سیاسی و



اقتصادی و از لحاظ علمی و عقلانی و جسمی و... این‌ها ساخت‌ها است. این الگوها باید تعیین شوند و بعد بگوییم در روش‌های خودسازی و اخلاقی یک بخش بحث شود و بخش سوم هم اصول و روش‌هایی که مربوط به تأثیر در دیگران است.

این ساخت‌ها هم در اخلاق و هم در تربیت می‌آیند. اینکه خود را متخلق کند در حوزه اجتماع و در حوزه سیاست و روابط فردی و اجتماعی که این ساخت‌ها در دگرسازی نیز وجود دارند. و لذا از نظر منطقی در هر ساختی که وارد می‌شویم باید نگاه اسلام در آنجا و توصیه‌هایش را، هم از نگاه فلسفی و توصیفی، هم از نگاه فقهی و تجویزی مشخص کنیم که اسلام این توصیه‌ها را دارد. بعد بگوییم ما برای اینکه خودمان را با آن منطبق کنیم از نظر خودسازی باید این کارها را انجام دهیم؛ بعد بگوییم برای اینکه دیگران را هم به آن الگو نزدیک کنیم باید این کارها را بکنیم آن می‌شود اخلاق و این می‌شود تربیت.

آن مبانی کلان، گاهی که جنبه اخلاقی به معنای خاص، مانند رذایل و فضایل پیدا کند، در حوزه اخلاق قرار می‌گیرد؛ گاهی هم در حوزه معارف توصیفی و فلسفی اسلام یا در حوزه معارف تجویزی و فقهی اسلام قرار می‌گیرد. در معارف توصیفی کلام به معنای عام و خاص می‌گوییم. اعتقادات به معنای اصول، چیزی است ولی در دامنه وسیع‌تر، چیزی است که امروز به آن معارف می‌گویند و به آن کلام خاص و کلام عام می‌گوییم. در معارف تجویزی، توصیه‌هایی که محمولش حسن و قبح است یا محمولش احکام فقهی است. مبانی که ما در اینجا می‌گوییم مجموعه‌ای از هر سه بخش است؛ یعنی الگویی که اسلام در جامعه یا اقتصاد یا سیاست می‌دهد، همه بخش است. منتها می‌گوییم اگر می‌خواهی این نظام را برای خودت پیاده کنی، این اصول و روش‌ها را دارد. اگر هم می‌خواهی برای دیگران پیاده کنی، اصول و روش‌هایش این است.

۶- مبانی و اهداف اخلاق و تربیت

مبانی و اهداف که می‌گوییم بیشتر در حوزه کلان و عمومی است که در آنجا با اخلاق خیلی نزدیک می‌شود، ولی در اصول و روش‌ها تفاوت ظاهر می‌شود. وقتی در مبانی یا اهداف بحث می‌کنید، عین همین‌ها را می‌شود در اخلاق نیز آورد. برای اینکه در مبانی و اهداف و الگوهای کلی اخلاق و تربیت فرقی ندارد و روش‌های اسلام است که باید به آن‌ها توجه کرد، هم برای خود و هم برای دیگران. ولی در اصول و روش‌ها از هم فاصله می‌گیرند.



۷- اشتراک اصول و مبانی

نکته دیگر این است که در همین اصول و روش‌ها مثل مبانی و اهداف، غالباً مشترک‌اند ولو اینکه گاهی ممکن است درصدی تفاوت شود ولی غالباً مشترک‌اند. در اصول و روش‌ها که بخش سوم و چهارم در نظام تربیتی است، مبانی و اهداف که بخش اول و دوم است غالباً با اخلاق مشترک است. ولی در اصول و روش‌ها این‌ها غالباً متفاوت‌اند ولی در جاهایی خیلی به هم نزدیک است، مخصوصاً در اصول مثلاً اصل تدریج که در خودسازی و دگرسازی باید رعایت شود. در اخلاق اگر بخواهی خودسازی را ببینی باید اهداف و اصول و روش‌های خودسازی را ببینی. در مبانی و اهداف تقریباً با تربیت منطبق است. در اصول نیز مشترکات زیادی وجود دارد مثل اصل تدریج و رعایت توان و ... در روش‌ها نیز مقداری مشترک است ولی تفاوت بیشتر است. از این جهت نظام تربیتی اسلام یا نظام تربیت اجتماعی هم می‌تواند در اخلاق بیاید و هم می‌تواند در تربیت بیاید. هرکدام از این‌ها مبانی و اصول و اهداف و روش‌هایی دارند. در همه این‌ها نیز بخشی از این‌ها مشترک است و هر دو حوزه خودسازی و دگرسازی را پوشش می‌دهد. بخشی نیز متفاوت است منتها در مبانی انطباقش زیاد است؛ در اهداف نیز اشتراک خیلی بالا است؛ در اصول نیز اشتراک وجود دارد ولی افتراقیات بیشتر می‌شود؛ در روش‌ها تفاوت‌ها خیلی واضح‌تر می‌شود.